



بروزترین و برترین  
سایت کنکوری کشور

**WWW.KONKUR.INFO**



به نام خدا

## فارسی یازدهم درس دوم قاضی بست

### قلمرو زبانی

#### مراحل مجهول کردن

- ۱- حذف نهاد جمله ی معلوم
- ۲- قراردادن مفعول جمله ی معلوم به جای نهاد در جمله ی مجهول
- ۳- حذف « را » در جمله ی معلوم
- ۴- تبدیل فعل اصلی جمله به صفت مفعولی ( بن ماضی + ه )
- ۵- آوردن فعل کمکی ( شد ) برای ماضی و ( شود ) برای مضارع
- ۶- مطابقت دادن نهاد جدید با فعل جدید

نام اثر : تاریخ بیهقی

نویسنده : ابوالفضل بیهقی

قاضی بست

لحن : روایی ، داستانی

## عبارت های منتخب از درس

تا چاشتگاه به صید مشغول بودند ؛ پس ، به کرانِ آب فرود آمدند و  
خیمه ها و شرع ها زده بودند .

konkur

قلمرو زبانی

چاشتگاه : زمانی بین صبح و ظهر

کران : کنار ، ساحل

خیمه : چادر

شرع : سایه بان

چاشتگاه : ساخت وندی

خیمه ها و شراع ها : ساخت وندی

## قلمرو فکری

تا زمانی بین صبح و ظهر مشغول شکار بودند ؛ سپس در ساحل رودخانه از اسب پایین آمدند چادرها و سایبان ها را برپا کردند.

---

از قضای آمده ، پس از نماز، امیر کشتی ها بخواست و ناوی بیاوردند از جهت نشست او و جامه ها افگندند و شراعی بر وی کشیدند.

## قلمرو زبانی

از قضای آمده : اتفاقا

پس از نماز : پس از نماز ظهر

ناو : قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند

از جهت : برای

جامه افگندند : فرش گستردند , بسترها را مهیا کردند

شراع : سایبان , چادر , خیمه

بخواست : طلب کرد.

کشتی ، ناو : تناسب

ناوی ده : ترکیب وصفی ( جابجایی صفت و موصوف )

ناو : هسته ی گروه اسمی

ده : صفت شمارشی وابسته ی گروه اسمی ، نقش مفعول

وی : کاربرد ضمیر شخصی برای غیر انسان

کاربرد نشست به جای نشستن ( نقش : متمم )

آوردن جملات کوتاه

## قلمرو ادبی

مراعات نظیر : ناو ، کشتی ، شراع

# قلمرو فکری

از روی سرنوشت و تقدیر ، بعد از نماز ظهر ، سلطان مسعود چند قایق درخواست کرد و ده قایق آوردند . بزرگترین قایق را برای نشستن برای سلطان مسعود آماده کردند و بستر ها و گستردنی ها را آماده کردند و سایبانی ( چادری ) بر روی آن کشیدند.

ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پرشده ، نشستن و دریدن گرفت . آن گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد . بانگ و هزاهز و غریو خاست . امیر برخاست .

## قلمرو زبانی

**آب نیرو کرده بود :** بالا آمده بود و فشار آب زیاد شده بود

**نشستن و دریدن گرفت :** شروع به غرق شدن و شکستن کرد.

**هزاهز :** آشوب و فتنه ای که مردم را به جنبش در آورد

نشستن ، دریدن : ساخت وندی

جنبش : وندی

بانگ و هزاهز و غریو : تناسب

## قلمرو ادبی

مراعات نظیر : بانگ ، هزاهز ، غریو

## قلمرو فکری

ناگهان متوجه شدند که چون شدت آب زیاد شده بود کشتی پراز آب شد و شروع به غرق شدن و شکستن کرد ( وقتی که فهمیدند کشتی در حال غرق شدن است ) فریاد و آشوب و سر و صدا به پا خاست . سلطان مسعود از جای خود بلند شد .

هنر آن بود که کشتی های دیگر به او نزدیک بودند . ایشان در جستند هفت و هشت تن وامیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند.

# قلمرو زبانی

هنر آن بود : خوشبختانه ، بخت با آن ها یار بود .

درجستند : پریدند

هفت و هشت : تناسب

## قلمرو فکری

خوشبختانه بخت یار بود که قایق های دیگر به او نزدیک بودند . هفت و هشت تن به آب پریدند و امیر را گرفتند . و امیر را بردند و به قایق دیگر رسانیدند.

نیک کوفته شد و پای راست افکار شد ؛ چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن ، اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت ؛ و سوری و شادی ای به آن بسیاری ، تیره شد و



چون امیر به کشتی رسید ، کشتی ها برانندند و به کرانه ی رود  
رسانیدند .

## قلمرو زبانی

نیک کوفته شد : بسیار خسته شده بود

افگار : زخمی و مجروح

یک دوال : یک لایه پوست

بگسست : جدا شد

سور : جشن و شادی

تیره شد : خراب و نابود شد

برانندند : حرکت دادند

سور : نهاد

و : حرف عطف

شادی : معطوف

به آن بسیاری : قید

تیره : مسند

کشتی ها : مفعول

رسانیدند : فعل

نیک : قید

پوست و گوشت : تناسب

سور و شادی : تناسب

قلمرو ادبی

مراعات نظیر: پوست ، گوشت

مراعات نظیر: سور ، شادی

## قلمرو فکری

بدن امیر کاملاً ضربه خورده و کوفته شده بود و پای راستش زخمی شد؛ به طوری که یک پاره (به اندازه ی یک تسمه) از پوست و گوشت آن جدا شد و چیزی نمانده بود که امیر غرق بشود اما خداوند پس از نشان دادن قدرت خود لطف و رحم کرد. شادی و جشنی به آن زیادی بر آن ها سیاه شد و تبدیل به ناراحتی شد و وقتی که امیر به کشتی رسید، کشتی ها را حرکت دادند و به ساحل رود رسانیدند.

---

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست.

## قلمرو زبانی

جامه بگردانید: لباس هایش را عوض کرد

تر و تباه شده بود: خیس و ناتوان و بدحال شده بود

برنشست : سوار اسبش شد .

کاربرد جملات کوتاه و کامل ، کاربرد فعل نشست به جای سوار شد.

## قلمرو فکری

و امیر که از مرگ نجات یافته بود وارد خیمه شد و لباس هایش را عوض کرد در حالی که خیس و ناتوان شده بود و سوار بر اسب شد .

---

و دیگر روز امیر نامه ها فرمود به غزنین و جمله ی مملکت بر این حادثه ی بزرگ و صعب که ، شکر این را و نبشته آمد و به توقیع مؤکد گشت و مبشران برفتند.

## قلمرو زبانی

غزنین : نام شهری است ( پایتخت غزنویان )

جمله ی مملکت : همه ی شهرها

**صعب** : دشوار و سخت

**نِبشته** : نوشته

**توقيع** : امضا کردن نامه

**مؤکد گشت** : تایید ، محکم و استوار شد .

**مبشّران** : نامه رسانان ، پیک های بشارت دهنده

**حادثه ی بزرگ** : ترکیب وصفی

نامه ، نبشته ، **توقيع** : تناسب

**دیگر روز** : ویژگی سبکی ( صفت قبل از هسته آمده ، دستور تاریخی )

**نبشته آمد** : فعل مجهول

**قلمرو ادبی**

**مراعات نظیر** : توقيع ، نامه

# قلمرو فکری

و روز دیگر سلطان مسعود دستور داد تا نامه هایی بنویسند به شهر غزنین و سراسر کشور ( همه ی شهرها ) برای این حادثه ی بزرگ و سختی که روی داد و تندرستی که با آن همراه شد و دستور داد تا یک میلیون درهم در شهر غزنین و دو میلیون درهم در شهرهای دیگر ، برای شکر و سپاس این سالمتهی حاصل شده پس از حادثه به فقیران و نیازمندان بدهند . نامه نوشته شد و با امضای سلطان استوار و تایید شد و نامه رسانان و پیک های بشارت دهنده رفتند.

---

و بونصر نامه های رسیده را ، به خط خویش ، نکت بیرون می آورد و از بسیاری نُکت ، چیزی که در او کراهیتی نبود می فرستاد فرود سرای ، به دست من و من به آغاجی خادم می دادم و خیرخیر جواب می آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن گاه که نامه ها آمد از پسران علی تکین و من نکت آن نامه ها پیش بردم و بشارتی بود . آغاجی بستد و پیش برد . پس از یک ساعت ، برآمد و گفت : « ای ابوالفضل ، تو را امیر می بخواند.»

# قلمرو زبانی

**نکت :** جمع نکته ، مسائل محوری و اساسی

**کراهیتی نبود :** نامناسب نبود

**فروید سرای :** قسمت پایینی دربار

**آغاچی خادم :** خادم ( خدمتکار ) مخصوص سلطان مسعود غزنوی

**خیرخیر :** سریع

**بشارت :** خبر خوش ، مژده

**بستد :** گرفت

**برآمد :** برگشت

**را :** فک اضافه ( نکتِ نامه های رسیده )

**نکت :** مفعول

**ندیدمی :** نمی دیدم ( ماضی استمراری )

**می بخواند :** می خواند ( ماضی استمراری )

خیر خیر : ساخت واژه مرکب

بشارتی : ساخت واژه وندي

## قلمرو فکری

و بونصر مشکان ، نکات مهم نامه های رسیده به دربار را با خط خود می نوشت و از میان نکته ها ، نکاتی را که نامناسب و ناخوشایند نبود [ انتخاب می کرد ] و برای من به پایین دربار می فرستاد .

---

پیش رفتم ، یافتم خانه تاریک کرده و پرده های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه ها نهاده و تاس های بزرگ پر یخ بر زبر آن و امیر را یافتم آنجا بر زبر تخت نشسته ، پیراهن توی ، مخنقه در گردن ، عقدی همه کافور و بوالعالی طبیب آن جا زبر تخت نشسته دیدم .



# قلمرو زبانی

**کتان** : گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده می کنند

**تر کرده** : خیس و نم دار

**تاس** : کاسه

**زبر**: بالا

**توزی** : منسوب به توز , پارچه ی نازک کتانی که نخست در شهر توز می یافته اند.

**مخنقه** : گردن بند

**عقد** : گردن بند

**زیر تخت** : کنار و پایین تخت

**یافتم** : دیدم , مشاهده کردم

**کافور** : ماده ای است خوشبو و سفید رنگ که از بعضی گیاهان به ویژه درختی معروف

به درخت کافور به دست می آید . کافور , اثر ضد عفونی کننده و ضد تب دارد

**مخنقه و عقد** : رابطه ی مترادف

مخنقه ، گردن ، عقد : تناسب

## قلمرو ادبی

مراعات نظیر: مخنقه ، گردن ، عقد

## قلمرو فکری

جلو رفتم ، دیدم که اتاق را تاریک کرده و پرده های کتانی نم دار ، آویزان کرده بودند و شاخه های فراوانی روی آن ها کاسه های پر از یخ قرار داشت ، گذاشته بودند و دیدم که پادشاه بالای تخت نشسته است در حالی که پیراهنی از جنس کتان نازک بر تن و گردن بندی تماما از جنس کافور بر گردن داشت ابوالعلائی طبیب پزشک مخصوص پادشاه را کنار و پایین تخت نشسته دیدم.

---

گفت : « بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز ، بار داده آید که علّت و تب تمامی زایل شد » .

# قلمرو زبانی

درستم : سالم و تن درست هستم

علّت : بیماری

زایل شد : از بین رفت

درستم : درست هستم ( درست مسند / م : هستم فعل اسنادی )

علّت ، تب : تناسب

بونصر را بگوی : ( را ) : حرف اضافه به

قلمرو ادبی

مراعات نظیر : علّت ، تب

مجاز ( از چند روز آینده ) : این دو سه روز

# قلمرو فکری

[ سلطان مسعود ] گفت : « به بونصر بگو امروز تندرست هستم و حالم خوب شده است درچند روز آینده ترتیب ملاقات عمومی را فراهم کند زیرا که بیماری و تب کاملاً برطرف شده است.

باز گشتم ، با نامه های توقیعی و این حال ها را با بونصر بگفتم و این مرد بزرگ و دبیر کافی ، به نشاط قلم در نهادی تا نزدیک نماز پیشین

## قلمرو زبانی

**توقیعی** : امضا شده ( از نظر ساخت : وندی )

**کافی** : با کفایت ، کامل ، توانا

**به نشاط** : خوشحال ، شادمان ( نقش دستوری : قید )

**نماز پیشین** : نماز ظهر

منظور از این مرد بزرگ : بونصر مشکان

این مرد بزرگ : ترکیب وصفی ( این : صفت اشاره ، مرد هسته ، بزرگ : صفت / نقش نهاد : مرد )

این مرد بزرگ و دبیر کافی : واو عطف ، دبیر کافی : معطوف / مرد بزرگ : ترکیب وصفی / دبیر کافی : ترکیب وصفی

## قلمرو ادبی

قلم در نهاد : کنایه از قلم ( خامه ) بر کاغذ گذاشت و به نوشتن پرداخت ، شروع به نوشتن کرد.

## قلمرو فکری

و این مرد بزرگ و نویسنده ی با کفایت ( بونصر مشکان ) با خوشحالی شروع کرد به نوشتن تا نزدیک نماز ظهر.

از این مهمات فارغ شده بود و خيلتاشان و سوار را گسيل کرده . پس  
رقعتی نبشت به امير و هرچه کرده بود باز نمود و مرا داد.

## قلمرو زبانی

**مهمات** : کارهای مهم ( منظور نامه نوشتن )

**خيلتاشان** : گروه نوکران و چاکران

**گسيل کرد** : روانه کرد

**رقعت** : نامه

**نبشت** : نوشت

**بازنمود** : توضیح داد , نشان داد , آشکار کرد

**خوشحالی** : وندی مرکب

**کاربرد فعل ( نبشت ) به جای ( نوشت )** : دستورتاریخی

**رقعتی** : ساخت وندی

# قلمرو فکری

از انجام این کارهای مهم آسوده شده و چاکران و سواران را روانه کرده بود پس از آن ، نامه ای به امیر مسعود نوشت و هر کاری را که انجام داده بود شرح نمود و آن را به من داد ، تا به امیر برسانم .

و مرا گفت : « بستان ؛ در هر کیسه ، هزار زَرِ پاره است . بونصر را بگوی که زرهاست که پدرِ ما از غزوِ هندوستان آورده است و بتانِ زَرّین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست ؛ و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه ای که خواهیم کرد حلال بی شبهت باشد ، از این فرماییم .

# قلمرو زبانی

بستان : بگیر

زر پاره : طلای تکه تکه

بتان زرین : مجسمه های ( بت های ) طلا

غزو : جنگ

بگداخته : ذوب کرده

پاره کرده : قطعه قطعه کرده

زرین : از نظر ساخت وندی

## قلمرو فکری

و به من [ بیهقی ] گفت : « کیسه ها را بگیر ؛ درون هر کیسه ، هزار مثقال طلای خرد و تکه تکه شده است . به بونصر بگو ، که این ها طلاهایی است که پدرِ ما ( سلطان محمود ) آن ها را از جنگ هندوستان آورده و بت های طلایی را شکسته و ذوب کرده و تکه تکه کرده و از حلال ترین ثروت هاست . در هر سفری برای ما از این سکه ها می آورند تا اگر بخواهیم صدقه ای بدهیم دستور می دهیم از این طلاها که قطعا حلال است ، پرداخت شود .

---



بسیار دعا کرد و گفت : « این صِلَت فخر است . پذیرفتم و باز دادم که  
مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است ، حساب این نتوانم داد و  
نگویم که مرا سخت در بایست نیست اما چون به آنچه دارم و اندک است  
قانعم ، وزر و وبال این به چه کار آید؟ »

## قلمرو زبانی

صِلَت : پاداش ، صله

فخر : افتخار ، مباهات

مرا به کار نیست : به درد کار من نمی خورد .

حساب این نتوانم داد : نمی توانم جواب این طلاها را در روز قیامت بدهم.

مرا سخت در بایست نیست : نمی گویم که به آن ها نیاز ندارم

وزر : گناه

وبال : عذاب و سختی

بسیار : قید

این صلت فخر است : این : نهاد / صلت فخر : مسند / است : فعل اسنادی

قیامت ، حساب : تناسب

## قلمرو ادبی

وزر و بال این به چه کار آید ؟ : استفهام انکاری

مراعات نظیر : قیامت ، حساب

## قلمرو فکری

[ قاضی بست ] دعای زیادی کرد و گفت : « که این پاداش افتخار آمیزی است ، قبول کردم ولی آن را پس می دهم زیرا که به کار و درد من نمی خورد و روز قیامت بسیار نزدیک است و نمی توانم در روز قیامت جواب و حساب این طلاها را پس بدهم و نمی گویم که به آن ها نیاز ندارم اما چون به آن چیزی که دارم ، هرچند کم است قانع هستم ، گناه و عذاب و سختی آن به دردم نمی خورد.

---

گفت : « زندگانی خداوند دراز باد ؛ حالِ خلیفه دیگر است که او خداوندِ ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریقِ سنّتِ مصطفی هست یا نه . من این نپذیرم و در عهده ی نشوم ».

## قلمرو زبانی

خداوند : پادشاه ، سلطان

ولایت : کشور

سنّت : روش

مصطفی : برگزیده [ منظور حضرت محمد ( ص ) ]

در عهده ی این نشوم : مسئولیت این را ( طلا ها را ) به عهده نمی گیرم .

زندگانی : وندی

سنّت : ساده

زندگانی خداوند دراز بادا : زندگانی : نهاد / خداوند : مضاف الیه / دراز : مسند / باد :

فعل دعایی ( فعل اسنادی معادل باشد )

**آن غزوها :** آن : صفت اشاره ( وابسته ی پیشین ) غزوها : هسته

**در عهده ی این نشوم :** ( این : ضمیر اشاره ، هسته )

**من این نپذیرم :** من : نهاد ، این : مفعول ( ضمیر اشاره ) ، نپذیرم : فعل

## قلمرو فکری

[ قاضی بست ] گفت : زندگانی پادشاه طولانی باشد ؛ وضع خلیفه با من فرق می کند زیرا که او خلیفه و حکمران کشور است و خواجه بونصر در جنگها با سلطان مسعود همراه بوده است ولی من نبوده ام و نمی دانم آن جنگ ها به روش پیامبر ( ص ) بوده است یا نه . من این هدایا را قبول نمی کنم و مسئولیت آن را به عهده نمی گیرم .

مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد ؟ ! به هیچ حال ، این عهده قبول نکنم .

# قلمرو زبانی

مرا چه افتاده است ؟ : به من چه ربطی دارد ؟

شمار و قیامت : تناسب

قید : ( هرگز ) به هیچ حال

## قلمرو ادبی

استفهام انکاری : مرا چه افتاده است ؟

## قلمرو فکری

قاضی ( بوالحسن ) گفت : " به من چه ربطی دارد کسی دیگر طلاها را ببرد و استفاده کند و جواب پس دادن آن در قیامت به عهده ی من باشد ؟ هرگز این مسئولیت را ، قبول نمی کنم .

---

آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ  
زیادت حاجتمند نیستم .

## قلمرو زبانی

**حطام** : گیاه خشک ، در اینجا مال بی ارزش دنیا

**کفایت است** : کافی است

**حاجتمند** : ساخت وندی

## قلمرو ادبی

**استعاره** : « حطام » : مال دنیا

## قلمرو فکری

هر آن چه که از مال بی ارزش دنیا دارم هرچند کم است ولی حلال ، برای من کافی است  
و به چیزی بیشتر از آن نیازمند نیستم .

ارتباط دارد با :

درویش نام دارد و سلطان عالم است

درویش را که ملک قناعت مسلم است

آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد

گنج زر گر نبود کنج قناعت برخاست

گر همه عزت نفس است بس است

در قناعت که تو را دسترس است

بونصر گفت : « الله درگما » ؛ بزرگا که شما دو تنید و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشمند بود و از این یاد می کرد . و دیگر روز ، رقعتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد.

## قلمرو زبانی

الله درگما : خدا خیرتان بدهد ، جمله دعایی

اندیشمند : درحال تفکر، فکر

دیگر روز : روز دیگر « ویژگی سبکی »

« الف » بزرگا : الف عظمت و کثرت

نېشت : نوشت

اندېشمند : ساخت وندی

رقعتی : ساخت وندی

## قلمرو فکری

بونصر گفت : « خداوند به شما خیر بدهد ؛ شما دو نفر چقدر بزرگوار و والا مقام هستید. »  
وگریه کرد و آن ها را برگرداند و بقیه ی روز را در تفکر بود و از این ماجرا یاد می کرد .  
روز دیگر ، نامه ای به امیر مسعود نوشت و آن جریان را گزارش داد و طلاها را پس  
فرستاد.

کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی



۱- از متن درس , با توجه به رابطه ی معنایی « تناسب » واژه های مناسب انتخاب کنید  
و در جاهای خالی قرار دهید.

رقعت : نکت ، توقیع

خیلتاش : نوکران ، غالمان

۲ - معادل معنایی فعل های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

فرمان داد : مثال داد

سوار اسب شد : برنشست

اجازه ی حضور داده خواهد شد : بار داده آید

۳ - کاربرد معنای واژه ی محجوب را در عبارت های زیر بررسی کنید ؟

محجوب گشت از مردمان , مگر از اطبا و ... : پنهان شد ( از مردم به جز پزشکان پنهان  
شد )

مردی محجوب بود و دیده و دلش از گناه به دور : مردی محجوب بود : مؤدب و مؤقر  
بود.

۴- از متن درس , نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و بنویسید.

بار داده آید : بار داده خواهد شد ( فعل کمکی آید به جای فعل کمکی شد به کار رفته  
است ) , گسیل کرده شود , فارغ شده بود

# قلمرو ادبی

۱- دو نمونه از ویژگی های نثر متن درس را بیابید.

به کار بردن جملات کوتاه : و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود. - به کاربردن ضمیر شخصی برای غیر جاندار : شراعی بر وی کشید.

۲- در عبارت های زیر "مجاز" ها را بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

الف- به کران آب فرود آمدند و خیمه ها زده بودند . نان بخوردند و بسیار نشاط رفت

الف - نان : مجاز از غذا

ب- زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده

ب- شمشیر : مجاز از جنگ

# قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد جامه بگردانید

امیرکه از مرگ نجات یافته بود ، وارد خیمه شد و لباس هایش را عوض کرد.

۲ - با توجه به عبارت " این مرد بزرگ و دبیر کافی ، به نشاط ، قلم در نهاد

الف - مقصود از " این مرد " چه کسی است ؟

الف - بونصر مشکان

ب - "دبیر کافی" به چه معناست ؟

ب - نویسنده و کاتب با کفایت

۳ - گوینده ی عبارت زیر ، از کدام فضیلت های اخلاقی برخوردار است؟

آن چه دارم از حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست  
مناعت طبع داشتن ، تسلیم نشدن در برابر قدرت و ثروت ، پایبند به شرع و مقدسات و  
مال حلال

۴ - درباره ی مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

حساب خود اینجا کن آسوده دل شو      میفکن به روز جزا کار خود را

تلمیح به حاسبوا قبل ان تحاسبوا . یا با عبارت « در دنیا خودت به اعمالت رسیدگی کن » تناسب دارد . که با عبارات : « حساب این نتوانم داد » و « قیامت سخت نزدیک است. » تناسب دارد . در هر دو ، ترس از بازخواست قیامت دیده می شود.

### قلمرو فکری شماره ی ۵

این سوال را بهتر است از دانش آموزان بخواهید سوال و جواب بگویند تا هم یاد بگیرند که چگونه به مطالب توجه کنند و نیز خود را در طرح سوال کتاب سهیم بدانند . توصیه می شود به بهترین سوال امتیازی جهت تشویق داده شود





بروزترین و برترین  
سایت کنکوری کشور

**WWW.KONKUR.INFO**

